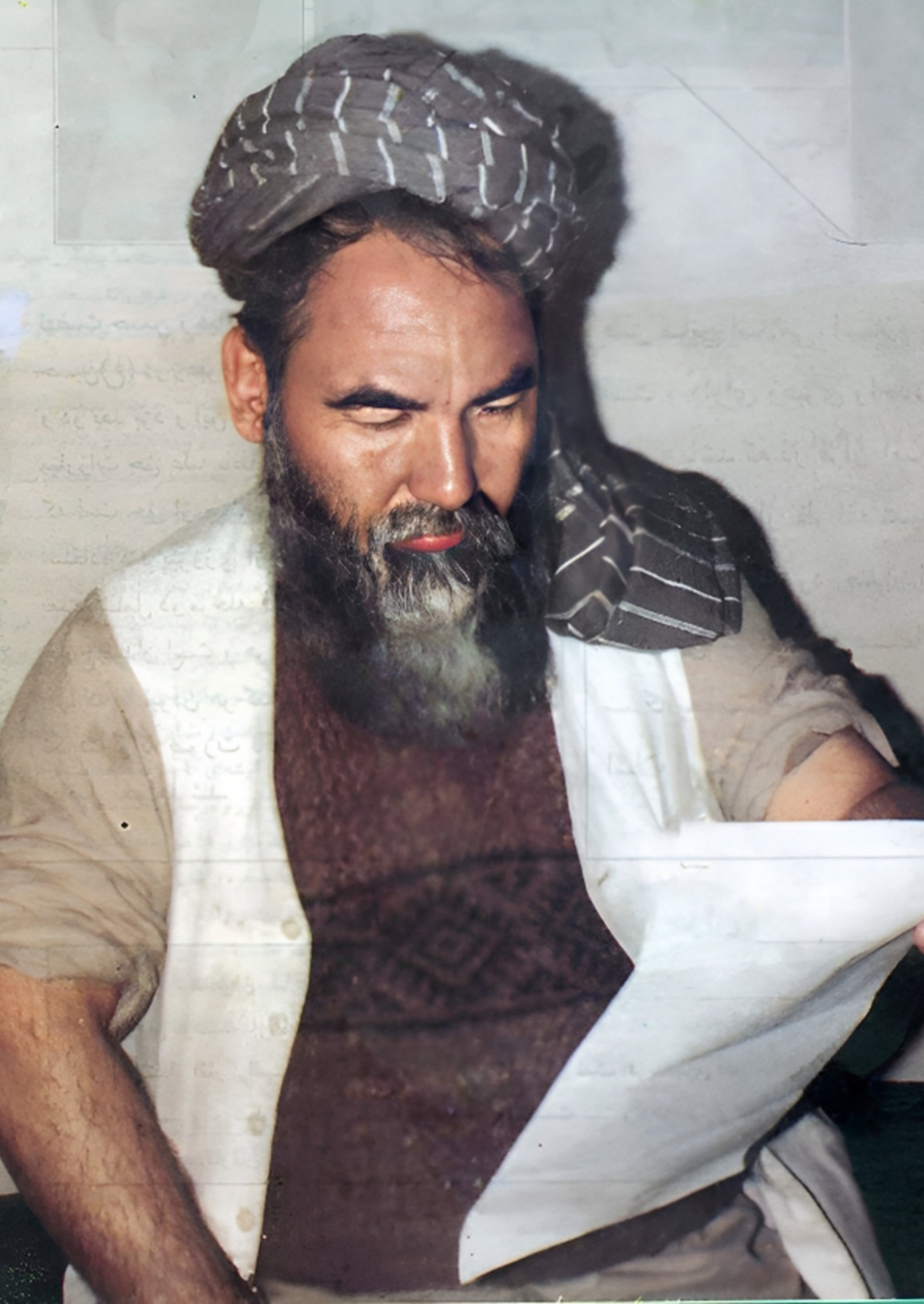




شماره چهارم؛
ویژه نامه سی امین سالگرد شهادت رهبر شهید بابه مزاری
15/March/2025

دِه مَزَنگ

dehmazang.org





dehmazang.org

شماره چهارم؛ ۱۵ مارچ ۲۰۲۵
صاحب امتیاز: موسسه دهمزننگ
پابلیک آفیسر: عبدالله بارس
مدیر مسوول و ویراستار: عبدالواحد سهرابی
مدیر بخش آنالین: کیهان فرهمند
گرافیسٹ و صفحہ آرا: کیهان فرهمند

در این شماره:

وارثان درد و مسئولیت سنگین

نسل کشی، سرکوب و مقاومت هزاره‌ها در بستر تاریخ

بابه بی همتا «شعر»

وارثین نا خلف

تخریب میدان رهبر شهید نقطه اوج هزاره‌زدایی

در سوگ مزاری «شعر»

رونمایی از حکایت حضور: روایتی از نیم قرن مبارزه و تجربه

شهید ابوذر «شعر»

است که در دل خون و خاک از اعماق تاریخ برمی‌خیزد و نسل‌های پس از او را به مسئولیت سنگین خود فرا می‌خواند.

شهادت بابه مزاری پایان یک زندگی نبود، بلکه آغاز فصلی بود که در آن، بیداری و مقاومت به یک وظیفه‌ی تاریخی بدل شد. او آتشی بود که در دل سرزمین‌اش شعله‌ور شد، نه تنها برای خودش، بلکه برای تمامی ملت‌هایی که در طول تاریخ تحت ستم بوده‌اند. در دنیای امروز، که عدالت همچنان کالایی کمیاب و ظلم همچنان بیدادگر است، هزاره‌ها نمی‌توانند یاد بابه مزاری را تنها در قالب یک آیین سالانه حفظ کنند. او چیزی بیشتر از یک نام است، چیزی فراتر از یک خاطره؛ او پرچمی است که در دست هر نسل باید برافراشته بماند. اما آیا ما، فرزندان مزاری، به اندازه‌ی خون ریخته‌شده‌ی او، به اندازه‌ی دردهایی که مردم هزاره تحمل کرده‌اند، مسئولیت خویش را درک کرده‌ایم؟

بابه مزاری نه تنها برای هزاره‌ها، بلکه برای تمام ملت‌های تحت‌ستم، یک نماد بود. او به حقیقتی اشاره کرد که هیچ سیاستمدار دیگری آن را به زبان نیاورد. در روزگاری که «بودن» هزاره‌ها در عرصه‌ی سیاسی یک خیانت تلقی می‌شد و «خواستن عدالت» جرمی نابخشودنی بود، بابه مزاری ایستاد و فریاد زد: «ما عدالت می‌خواهیم!» او در برابر ظلم ایستاد و به چهره‌ی فریبکارانه‌ی عدالت‌طلبان دروغین‌نیشتر زد. در دنیایی که در آن، فریاد عدالت به مثابه یک جرم است، بابه مزاری تنها صدای عدالت‌خواهی و آزادی‌خواهی را بلند نکرد، بلکه جان خود را فدای این آرمان کرد.

شهادت او، بهای سنگینی بود که برای عدالت پرداخته شد. اما این بهای سنگین چه معنایی دارد؟ آیا تنها فریادهای او در یادها باقی می‌ماند یا این که خون‌هایی که ریخته شد باید نسل‌های بعدی را به عمل و مبارزه وادار کند؟ در زمانی که فریادهای او در تاریخ پیچیده است، باید پرسید: آیا نسل امروز، پیام مزاری را درک کرده است؟ آیا بیداری او هنوز در دل ما جاری است یا تنها در کنار دریاچه‌ای از خاطرات و عزا فرو رفته است؟

هر سال در سالروز شهادت بابه مزاری، هزاره‌ها در نقاط مختلف



وارثان درد و مسئولیت سنگین

نویسنده: وحید سهرابی

تاریخ را با خون نوشته‌اند؛ با استخوان‌های درهم‌شکسته، با ناله‌هایی که در پیچ‌وخم کوه‌ها پیچیده و در بستر رودهای سرخ‌رنگ جاری شده‌اند. تاریخ را فاتحان نوشته‌اند، اما روایت مظلومان، همچون زخمی کهنه، در دل شب‌های تار می‌سوزد و می‌ماند.

تاریخ ملت‌ها، درختی است که ریشه‌هایش در خون و خاک فرو رفته است. هر ملت که از این ریشه‌ها غفلت کند، محکوم به افتادن به دامی است که خود در دل تاریخ به تله انداخته است. یک ملت، در زخم‌هایش نه تنها خاطرات تلخ، بلکه سرنوشت آینده‌اش را به دست می‌آورد. اگر این زخم‌ها فراموش شوند، نجات از تکرار رنج‌های گذشته تقریباً محال است. در این میان، هیچ‌چیز دردآورتر از آن نیست که نسلی بر خاک تاریخی خود قدم بگذارد و در میان لذت‌های روزمره، زخم‌های نسل‌های پیشین را نبیند و نشنود. سالروز شهادت بابه مزاری، رهبر عدالت‌خواه و بیدارگر هزاره‌ها، نه فقط یک رویداد تاریخی است، بلکه یک فریاد

بابه مزاری نمی‌خواست که فقط از او یاد شود؛ او می‌خواست که راهش ادامه یابد. او می‌خواست که بیداری‌ای که در دل مردم هزاره‌ها برافروخته شد، در تمام تار و پود جامعه ریشه دواند. عدالت‌خواهی او نه یک شعار، بلکه یک روش بود. او به ما آموخت که اگر ملتی خواهان عدالت است، باید هزینه‌ی آن را نیز بپردازد. اما این هزینه را چگونه باید پرداخت؟ آیا با جنگ؟ با سازش؟ در شرایط کنونی، وقتی که نسل دیروز از جنگ‌ها و درگیری‌ها خسته و ناامید است، وقتی که مردم جوان‌تر در جستجوی زندگی بهتر و امید به آینده‌اند، آیا جنگ گزینه‌ی درستی است؟ آیا سازش با گروه‌های حاکم، که همیشه با دروغ و فریب بر سرنوشت مردم تسلط داشته‌اند، ممکن است راه حل باشد؟

”

پس از شهادت مزاری، هزاره‌ها دوران سختی را سپری کردند. قتل‌عام‌ها، مهاجرت‌های اجباری، تحقیرهای اجتماعی، و کشتارهای هدفمند، همگی نشان می‌دهند که هنوز همان نگاه ظالمانه ادامه دارد. اما آیا نسل امروز مسئولیت خود را در برابر این تاریخ سنگین درک کرده است؟ آیا ما تنها باید به حفظ نام مزاری بسنده کنیم یا این که باید با فهم و تحلیل دقیق‌تر، تاریخ و اندیشه‌ی او را در دنیای امروز پیاده کنیم؟ تنها با حفظ تاریخ و همچنین تطبیق آن با شرایط معاصر است که می‌توانیم به مسئولیت‌های خود عمل کنیم. در دنیای معاصر، مبارزه تنها در میدان جنگ محدود نمی‌شود. این مبارزه در عرصه‌های مختلفی جریان دارد: در دیپلماسی، در رسانه‌ها، در فرهنگ، در سیاست و در اقتصاد. این مبارزه امروز بیش از همیشه در دنیای مدرن و پیچیده‌ی امروزی، نیاز به آگاهی و تدبیر دارد. شناخت تاریخ، اولین گام در درک مسئولیت‌های ماست. هزاره‌ها قرن‌ها قربانی تبعیض، ظلم و نسل‌کشی بوده‌اند، و این تاریخ نباید به فراموشی سپرده شود. اما نباید تنها به سوگواری و دلتنگی ختم گردد. ما باید این تاریخ را به نسل بعد منتقل کنیم و از آن درس بگیریم تا آینده‌ای بهتر بسازیم.

یکی از خطرات امروز، از بین رفتن هویت فرهنگی هزاره‌ها است. امروز نسل جوان در معرض خطر ذوب شدن در فرهنگ‌های دیگر است. این تهدید، بزرگ‌ترین آزمون برای نسل جدید است.

هویت فرهنگی، زبان، ادبیات و تاریخ هزاره باید حفظ و ترویج شوند. بابه مزاری به ما آموخت که بدون هویت، هیچ‌چیز باقی نمی‌ماند. امروز، نسل جدید باید هویت خود را در جهان مدرن و با استفاده از ابزارهای فرهنگی و هنری تعریف کند و آن را به جهانیان معرفی نماید.

بابه مزاری همچنین به ما آموخت که بدون حضور در عرصه‌های سیاسی، یک ملت محکوم به فنا است. نسل امروز باید در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی وارد شود، باید در تصمیم‌گیرها و ساختارهای قدرت نفوذ کند. این نفوذ، فقط در سیاست‌مداری و اقتصاد نیست، بلکه در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی هم جریان دارد. در دنیای امروز، این نسل باید آگاه باشد که تنها با نفوذ در این عرصه‌ها است که می‌تواند آینده‌ای بهتر بسازد.

بابه مزاری بر وحدت تأکید داشت. او می‌دانست که پراکندگی بزرگ‌ترین ضعف یک ملت است. امروز، این نسل باید فراتر از اختلافات شخصی، منطقه‌ای و مذهبی، به یک هدف مشترک بیندیشد. اگر قرار است آینده‌ای ساخته شود، این آینده تنها با وحدت و همدلی ممکن خواهد بود.

سالروز شهادت بابه مزاری، تنها یک روز در تقویم نیست. این روز، روزی است برای بازبینی، برای پرسش از خود، برای محاسبه و برای برنامه‌ریزی آینده‌ای که بر پایه‌ی آرمان‌های بابه مزاری بنا شده باشد. اگر ما این روز را به فرصتی برای بیداری، برای عمل، و برای ساختن آینده‌ای جدید تبدیل کنیم، آنگاه می‌توانیم بگوییم که مزاری زنده است، نه فقط در نام‌ها و یادها، بلکه در قلب‌ها و اعمال ما.

بابه مزاری درسی ناتمام برای ملتی است که هنوز به عدالت نرسیده است. این درس یا توسط این نسل تکمیل خواهد شد، یا آن را به بهای سنگین‌تری دوباره خواهد آموخت.

“

یکی از خطرات امروز، از بین رفتن هویت فرهنگی هزاره‌ها است. امروز نسل جوان در معرض خطر ذوب شدن در فرهنگ‌های دیگر است. این تهدید، بزرگ‌ترین آزمون برای نسل جدید است. هویت فرهنگی، زبان، ادبیات و تاریخ هزاره باید حفظ و ترویج شوند. بابه مزاری به ما آموخت که بدون هویت، هیچ‌چیز باقی نمی‌ماند.

هزاره‌ها که در هزارستان ساختار قبیله‌ای و نظامی مستقل داشتند، بیش از هر قوم دیگری هدف سرکوب قرار گرفتند. اعلام جهاد علیه هزاره‌ها از سوی عبدالرحمن خان و بسیج قبایل افغان (پشتون) علیه آنان، به یکی از خونین‌ترین فصول تاریخ این قوم انجامید. این جنگ ویرانگر نه تنها از نظر نظامی، بلکه به لحاظ اجتماعی و اقتصادی نیز پیامدهای فاجعه‌باری برای هزاره‌ها داشت. منابع تاریخی نشان می‌دهند که حدود ۶۰ درصد از جمعیت هزاره‌ها در جریان این جنگ کشته، به اسارت گرفته، یا ناچار به فرار شدند، (موسوی، ۱۲۴: ۱۹۹۸). این نسل‌کشی، همراه با سیاست‌هایی چون برده‌سازی هزاران زن و کودک هزاره، غصب زمین‌های زراعی و واگذاری آن‌ها به قبایل پشتون، و تخریب زیرساخت‌های اقتصادی هزارستان، ساختار اجتماعی و معیشتی این قوم را به شدت متزلزل کرد.

ملا فیض محمد کاتب هزاره، در جلد سوم سراج التواریخ، از کشتار گسترده‌ی هزاره‌ها به دست نیروهای امیر عبدالرحمن خان یاد می‌کند. او در صفحه‌ی ۵۴۳ می‌نویسد: "سپاهیان امیر به امر عالی، به قلع و قمع هزاره‌های یاغی پرداختند و بلاد و قریه‌جات ایشان را مطیع ساختند." همچنین در صفحه‌ی ۶۱۲، به مسئله‌ی برده‌سازی اسرای هزاره اشاره کرده و می‌نویسد: "گروه کثیری از اسرای جنگی، مطابق احکام شرعی به خدمت اهل اسلام درآمدند و در بازارها به نرخ معین به فروش رفتند." در رابطه با غصب زمین‌های هزاره‌ها نیز در صفحه‌ی ۵۸۷ تصریح می‌کند که: "دیار و مزارع این طایفه به سبب نافرمانی، در حکم غنیمت شرعی به دست عساکر دولت افتاد و بسیاری از اراضی به مهاجرین تسلیم گردید" (فیض محمد کاتب هزاره، ۱۹۱۲).

با توجه به این مستندات، سیاست‌های عبدالرحمن خان را می‌توان نمونه‌ای از یک جنوساید و پروژه‌ی پاک‌سازی قومی دانست که نه تنها با هدف سرکوب نظامی، بلکه به منظور تغییر ترکیب جمعیتی و تسلط کامل دولت مرکزی بر هزارستان اجرا شد. این رویداد، تأثیری ماندگار بر تاریخ و هویت هزاره‌ها برجای گذاشت و پیامدهای آن تا دهه‌ها بعد نیز در مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی افغانستان مشهود بود.

پیامدهای این سیاست‌ها فراتر از کشتار فیزیکی بود. نابودی طبقه‌ی حاکم و نظامی هزاره‌ها، فروپاشی قدرت محلی، و تبدیل شدن هزارستان به یکی از فقیرترین مناطق افغانستان، آینده‌ی این



دِه‌مَزَنگ

نسل‌کشی، سرکوب و مقاومت هزاره‌ها در بستر تاریخ
نویسنده: کیهان فرهمند

هزاره‌ها یکی از اقوام بومی افغانستان‌اند که در طول بیش از یک قرن گذشته، سرکوب‌های ساختاری، تبعیض سیستماتیک و حذف سیاسی را تجربه کرده‌اند. از دوران عبدالرحمن خان در قرن نوزدهم، که با نسل‌کشی گسترده و برده‌داری سیستماتیک همراه بود، تا جنبش‌های مدنی معاصر که همچنان با خشونت سرکوب می‌شوند، تاریخ هزاره‌ها همواره با مبارزه برای بقا و حقوق برابر همراه بوده است. در این مقاله، سرکوب هزاره‌ها، شکل‌های مقاومت آنان، و پیامدهای این تحولات در وضعیت کنونی و آینده‌ی این جامعه بررسی خواهد شد.

۱. سرکوب تاریخی و تضعیف ساختاری هزاره‌ها

۱/۱. دوران عبدالرحمن خان: نسل‌کشی و برده‌داری (۱۸۸۰-۱۹۰۱)

دوره‌ی حکومت عبدالرحمن خان را می‌توان یکی از مخوف‌ترین و سرنوشت‌سازترین ادوار تاریخ هزاره‌ها دانست. عبدالرحمن خان، که با حمایت بریتانیا به قدرت رسید، در راستای ایجاد یک دولت متمرکز، سیاست سرکوب اقوامی را که از نظر او تهدیدی برای وحدت حکومت به‌شمار می‌رفتند، در پیش گرفت. در این میان،

قوم را برای نسل‌ها تحت تأثیر قرار داد. افزون بر این، موج‌های گسترده‌ی مهاجرت هزاره‌ها به مناطق همجوار، از جمله کوپته در پاکستان، مشهد در ایران، و آسیای میانه، تغییرات جمعیتی عمده‌ای را رقم زد.

۱/۲. از امان‌الله خان تا ظاهرشاه: تبعیض ساختاری و حذف تدریجی (۱۹۷۳-۱۹۱۹)

پس از دوران عبدالرحمن، سرکوب هزاره‌ها دیگر به شکل جنگ نظامی مستقیم ادامه نیافت، اما سیاست‌های تبعیض‌آمیز جایگزین آن شد. این دوران را می‌توان دوران "ناتوان‌سازی ساختاری" نامید، زیرا سیاست‌های دولت‌های پادشاهی افغانستان در راستای محروم‌سازی هزاره‌ها از مشارکت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بود.

برای دهه‌ها، هزاره‌ها از ورود به مدارس رسمی منع شدند، در ادارات دولتی جایگاهی نداشتند، و از مالکیت زمین‌های مرغوب محروم بودند. (امادی، ۷۸: ۲۰۰۱). نادرشاه، پادشاه افغانستان (۱۹۳۳-۱۹۲۹)، اصطلاح "اهل هنود و هزاره" را در اسناد رسمی برای دسته‌بندی شهروندان درجه‌دو به کار برد، که نشان‌دهنده‌ی نهادینه شدن تبعیض نژادی علیه این قوم بود.

پیامد این سیاست‌ها، حاشیه‌نشینی اجتماعی و اقتصادی گسترده‌ی هزاره‌ها بود. بسیاری از آنان ناچار به مهاجرت به شهرها شدند و در پایین‌ترین مشاغل، مانند کارگری و خدمات خانگی، مشغول به کار گردیدند.

۲. تغییرات در شکل مقاومت؛ از مبارزات نظامی تا جنبش‌های مدنی

۲/۱. دوران کمونیست‌ها و مجاهدین: مشارکت سیاسی مشروط (۱۹۷۸-۱۹۹۲)

کودتای کمونیستی ۱۹۷۸ و به قدرت رسیدن حزب دموکراتیک خلق افغانستان، تا حدی فرصت‌هایی را برای اقوام به حاشیه‌رانده‌شده، از جمله هزاره‌ها، فراهم کرد. دولت کمونیستی با اتخاذ سیاست‌های برابری طلبانه، اقداماتی چون گسترش آموزش، افزایش مشارکت اقوام در ساختار دولتی و تضعیف قدرت سنتی زمین‌داران پشتون را در دستور کار قرار داد (روبین، ۱۵۶: ۲۰۰۲). در نتیجه، برای نخستین بار برخی از هزاره‌ها توانستند وارد بدنه دولت شوند و گروهی از آنان به مدارج بالای تحصیلی و نظامی دست یابند. در این دوره، سلطانی کشتمند به مقام

نخست‌وزیری رسید—سمتی که هیچ هزاره‌ای پیش و پس از آن در تاریخ افغانستان بدان دست نیافته است. حتی پس از سقوط طالبان در ۲۰۰۱ و با حضور ایالات متحده، بالاترین مقامی که هزاره‌ها کسب کردند، کرسی معاونت دوم ریاست‌جمهوری بود. مقام که نه تنها از هرگونه صلاحیت اجرایی تهی بود، بلکه افرادی چون محمد کریم خلیلی و محمد سرور دانش در آن صرفاً نقش‌هایی سمبولیک ایفا می‌کردند، بی‌آنکه قدرتی واقعی در نظامی که غرق در تبعیض سیستماتیک بود، در اختیار داشته باشند.

بالین حال، جای تأمل دارد که بسیاری از هزاره‌ها فرصت‌های ناشی از دوران کمونیستی را دریافتند و به جای آن، با پیروی از رهبران سنتی خود—که نسبت به سیاست‌های کمونیست‌ها بدبین بودند—به صفوف مجاهدین پیوستند. این انتخاب، شکاف میان هزاره‌ها و دولت کمونیستی را حفظ کرد و در نهایت، آن‌ها را از مسیر بهره‌برداری مؤثر از این دوره خارج ساخت. مهم‌تر از همه، در روایت‌پردازی تاریخی نیز این دوره عمدتاً نادیده گرفته می‌شود. پس از فروپاشی دولت کمونیستی، گروه‌های جهادی، به‌ویژه سازمان نصر و بعدها حزب وحدت، به متولیان اصلی روایت تاریخ، هویت و مقاومت هزاره‌ها تبدیل شدند. آنان، به‌عمد حضور هزاره‌ها در ساختار قدرت دوران خلقی‌ها را نادیده گرفته و تاریخ مطالبه‌گری و حق‌خواهی هزاره‌ها را صرفاً از دریچه مبارزات احزاب جهادی بازتعریف کردند؛ روایتی که همواره در معرض نقد بوده است.

۲/۲. عبدالعلی مزاری و مقاومت نظامی (۱۹۹۲-۱۹۹۶)

مقاومت در غرب کابل به رهبری باب‌ه مزاری؛ یکی از مهم‌ترین دوره‌های تاریخی برای هزاره‌ها و افغانستان بود. این مقاومت نه تنها از نظر نظامی، بلکه به لحاظ فکری و سیاسی نیز تأثیرات عمیقی بر جای گذاشت. باب‌ه مزاری مفاهیمی چون "عدالت اجتماعی"، "برابری اقوام"، و "تمرکززدایی از قدرت" را وارد گفتمان سیاسی افغانستان کرد. با وجود اینکه هزاره‌ها بخشی از مجاهدین بودند، در دولت مجاهدین جایگاهی شایسته نیافتند و حذف شدند.

پس از سقوط دولت نجیب‌الله در ۱۹۹۲، گروه‌های جهادی برای تصاحب قدرت وارد رقابت شدند. در توافقنامه پيشاور که به تشکیل دولت اسلامی به رهبری برهان‌الدین ربانی منجر شد، هزاره‌ها عملاً به حاشیه رانده شدند (ایبراهیمی، ۲۰۱۷، ص. ۲۱۵). حزب وحدت اسلامی به رهبری مزاری با این سازوکار مخالف بود و خواستار مشارکت برابر تمام اقوام در قدرت شد. مزاری بارها تأکید می‌کرد:

"ما حق داریم، ما عدالت می‌خواهیم. این سرزمین فقط برای یک قوم نیست، همه باید در سرنوشت آن شریک باشند." (مزاری، ۱۹۹۴).

غرب کابل به پایگاه مقاومت حزب وحدت تبدیل شد. نیروهای احمدشاه مسعود و اتحاد سیاف حملات گسترده‌ای را علیه این منطقه آغاز کردند. بمباران‌های شدید، کشتار غیرنظامیان و محاصره غذایی از جمله روش‌هایی بود که برای سرکوب مقاومت به کار رفت (عمادی، ۲۰۰۵، ص. ۱۷۸). در این دوران، مزاری به یکی از مهم‌ترین چهره‌های مقاومت تبدیل شد. او تأکید داشت که این جنگ فقط برای قدرت نیست، بلکه نبردی برای "حق خواهی" است. او در یکی از سخنرانی‌هایش گفت: "ما نمی‌جنگیم که کسی را نابود کنیم، ما می‌جنگیم تا حق خود را بگیریم، تا دیگر هیچ قومی در این کشور محروم نباشد".

با شدت گرفتن جنگ داخلی و فشارهای خارجی، حزب وحدت در صدد مذاکره برای یک آتش‌بس بود. اما در حالی که مذاکرات جریان داشت، نیروهای طالبان در ۱۹۹۶ کابل را تصرف کردند. مزاری که برای مذاکره با طالبان رفته بود، اسیر شد و به طرز فجیعی به قتل رسید (گودسون، ۲۰۰۱، ص. ۹۴).

شهادت مزاری، نه تنها برای هزاره‌ها بلکه برای تمام اقوام محروم افغانستان، نماد خیانت و حذف سیستماتیک است. از آن زمان، مزاری به عنوان "یگانه رهبر بی همتا" برای هزاره‌ها شناخته می‌شود، زیرا تلاش او برای عدالت، حق خواستن در غرب کابل بی‌نظیر بود.

مقاومت غرب کابل و شهادت مزاری نشان داد که در افغانستان، سیاست همچنان بر مدار حذف و انحصار می‌چرخد. اما میراث فکری مزاری همچنان زنده است؛ اندیشه‌ای که بر مشارکت برابر و عدالت اجتماعی تأکید داشت. مزاری در آخرین سخنانش پیش از شهادت گفته بود: "اگر عدالت باشد، جنگی نخواهد بود. ما برای عدالت جنگیدیم، نه برای قدرت".

۲/۳. جنبش‌های مدنی: از تبسم تاروشنایی (۲۰۱۵-۲۰۱۶)

پس از سقوط طالبان و شکل‌گیری دولت جدید با حمایت ایالات متحده، امید می‌رفت که شرایط برای تمامی اقوام افغانستان بهبود یابد و مشارکت سیاسی به توزیع عادلانه‌ی قدرت و منابع منجر شود. اما برخلاف این انتظارات، تبعیض‌های ساختاری همچنان پابرجا ماند و هزاره‌ها، با وجود داشتن سهمی در دولت، همچنان در حاشیه‌ی تصمیم‌گیری‌های کلان قرار داشتند. آن‌ها از یک سو در

قدرت حضور داشتند، اما از سوی دیگر، همچنان قربانی سیاست‌های تبعیض‌آمیز، بی‌توجهی دولت و حملات تروریستی هدفمند بودند (ابراهیمی، ۲۰۱۷، ۲۱۰-۲۱۲). (این وضعیت باعث شد که نارضایتی عمومی در میان جامعه‌ی هزاره افزایش یابد و سرانجام، با رویدادهایی چون قتل عام غیرنظامیان در زابل و تغییر مسیر پروژه‌ی برق ۵۰۰ کیلوولت، این نارضایتی به جنبش‌های گسترده‌ی مدنی تبدیل شود.

جنبش تبسم در سال ۲۰۱۵ زمانی آغاز شد که داعش هفت غیرنظامی هزاره، از جمله زنان و کودکان را در ولایت زابل ربوده و سر برید. این واقعه موجی از خشم عمومی را در پی داشت، چرا که نه تنها نشان‌دهنده‌ی تهدید مداوم تروریسم علیه هزاره‌ها بود، بلکه بار دیگر ضعف و بی‌تفاوتی دولت را در تأمین امنیت شهروندان آشکار کرد. هزاران نفر در کابل گرد آمدند و در اعتراض به این فاجعه، جنازه‌های قربانیان را از غزنی به کابل آوردند و در خیابان‌های پایتخت راهپیمایی کردند (دیدبان حقوق بشر ۲۰۱۵). این جنبش، که یکی از بزرگ‌ترین تظاهرات‌های مدنی پس از ۲۰۰۱ بود، دولت را در برابر پرسشی اساسی قرار داد: آیا مشارکت هزاره‌ها در حکومت به معنای تأمین امنیت و حقوق برابر آنان است، یا این مشارکت صرفاً جنبه‌ی نمایشی دارد؟ واکنش حکومت به این اعتراضات، که بیشتر با بی‌توجهی و سرکوب همراه بود، به این پرسش پاسخی تلخ داد و نشان داد که قدرت سیاسی هزاره‌ها در ساختار دولت، محدود و فاقد نفوذ واقعی است (عفو بین‌الملل ۲۰۱۶).

یک سال بعد، در ۲۰۱۶، بار دیگر نابرابری‌های ساختاری باعث شکل‌گیری جنبش گسترده‌ای شد که به نام جنبش روشنایی شناخته شد. تصمیم دولت مبنی بر تغییر مسیر پروژه‌ی برق ۵۰۰ کیلوولت ترکمنستان از بامیان به سالنگ، اعتراضات گسترده‌ای را به دنبال داشت. بامیان، به عنوان مرکز فرهنگی و تاریخی هزاره‌ها، همواره یکی از محروم‌ترین ولایت‌های افغانستان بوده و از زیرساخت‌های اساسی، از جمله برق پایدار، محروم مانده است. تغییر مسیر این پروژه نه تنها نشانه‌ی استمرار سیاست‌های تبعیض‌آمیز دولت بود، بلکه این پیام را نیز منتقل می‌کرد که مناطق هزاره‌نشین همچنان در اولویت توسعه‌ی ملی قرار ندارند (جویتوزی ۲۰۱۸، ۲۵۶). این تصمیم، جامعه‌ی هزاره را بیش از پیش نسبت به رویکرد دولت بدبین کرد و باعث شد که هزاران نفر در کابل گردهم آیند و در میدان دهمزنگ تجمع کنند. اما این

تجمع به یکی از خونین‌ترین حوادث تاریخ اعتراضات مدنی در افغانستان تبدیل شد؛ حمله‌ی انتحاری داعش جان ده‌ها نفر را گرفت و ده‌ها نفر دیگر را زخمی کرد (دیدبان حقوق بشر ۲۰۱۶). واکنش دولت به این کشتار، به‌جای تلاش برای پاسخگویی و تأمین امنیت، بیشتر معطوف به کنترل و خاموش کردن اعتراضات بود. این بار نیز روشن شد که مشارکت در قدرت، بدون داشتن نفوذ واقعی و حمایت ساختاری، برای تأمین حقوق یک قوم کافی نیست.

جنبش‌های تبسم و روشنایی نه‌تنها لحظات مهمی در تاریخ اعتراضات مدنی افغانستان بودند، بلکه نشان دادند که تغییرات سیاسی پس از ۲۰۰۱، برخلاف انتظارات، به عدالت اجتماعی منجر نشده است. این جنبش‌ها اهمیت زیادی دارند، چراکه نشان می‌دهند هزاره‌ها نه‌تنها قربانی حملات تروریستی‌اند، بلکه از تبعیض در سیاست‌های توسعه‌ای و امنیتی نیز رنج می‌برند. آن‌ها همچنین نمایانگر بیداری سیاسی نسل جدید هزاره‌ها هستند که دیگر حاضر نیستند در برابر نابرابری‌های تاریخی سکوت کنند. این اعتراضات، هرچند به نتایج ملموس آنی نرسیدند، اما بر سیاست‌های داخلی و بین‌المللی تأثیر گذاشتند و توجه سازمان‌های حقوق بشری را به وضعیت هزاره‌ها جلب کردند. از این جنبش‌ها می‌توان درس‌های مهمی گرفت. نخست اینکه

مشارکت در قدرت، بدون داشتن نفوذ واقعی و حمایت سازمان‌یافته، کافی نیست. حضور نمادین در ساختار حکومت،

امنیت و حقوق برابر را تضمین نمی‌کند و برای دستیابی به تغییرات واقعی، نیاز به حرکت‌های مدنی گسترده و پیوسته وجود دارد. دوم اینکه سازمان‌دهی مدنی و بهره‌گیری از رسانه‌ها در اعتراضات، می‌تواند بر سیاست‌های دولتی فشار وارد کند و مطالبات یک جامعه را در سطح گسترده‌تری مطرح سازد. سوم اینکه امنیت و توسعه، به‌عنوان دو مقوله‌ی اساسی، ارتباط تنگاتنگی دارند؛ در جامعه‌ای که امنیت تضمین شده نیست، توسعه‌ی پایدار نیز ممکن نخواهد بود.

میراث این جنبش‌ها را می‌توان در شکل‌گیری آگاهی سیاسی و مدنی هزاره‌ها جستجو کرد. آن‌ها نشان دادند که سیاست‌های

دولت، بدون نظارت و فشار مدنی، می‌تواند به نابرابری‌های بیشتر منجر شود. این اعتراضات همچنین یادآوری کردند که حقوق برابر تنها از طریق مشارکت فعال و مقاومت در برابر بی‌عدالتی قابل دستیابی است. امروز، در شرایطی که افغانستان بار دیگر با تحولات بنیادین روبه‌رو است، میراث این جنبش‌ها همچنان زنده است و نشان می‌دهد که مبارزه برای عدالت، هرچند دشوار، اما ضروری است.

۳. سقوط جمهوریت و بازگشت طالبان (۲۰۲۱-اکنون)

با سقوط دولت افغانستان در سال ۲۰۲۱، طالبان بار دیگر قدرت را در دست گرفتند و سیاست‌هایی را در پیش گرفتند که تأثیرات عمیقی بر اقوام و گروه‌های مختلف، به‌ویژه هزاره‌ها، دارد. تشدید حملات هدفمند داعش علیه هزاره‌ها، که نمونه‌های آن را می‌توان در انفجارهای متعدد در مساجد، مدارس و مراکز آموزشی مشاهده کرد، در کنار ممنوعیت آموزش دختران، حذف نظام‌مند هزاره‌ها از مشاغل دولتی، و افزایش فقر اقتصادی، شرایط زندگی هزاره‌ها را بیش از پیش دشوار ساخته است. عدم مشارکت هزاره‌ها در ساختارهای تصمیم‌گیری، کاهش شدید فرصت‌های اقتصادی، و اعمال محدودیت‌های اجتماعی، به‌نوعی بازگشت به دوره‌های پیشین سرکوب را تداعی می‌کند.

بررسی تاریخی نشان

می‌دهد که هزاره‌ها همواره با سرکوب سیستماتیک، از تبعیض نهادینه‌شده در ساختارهای دولتی تا

“میراث جنبش تبسم و روشنایی را می‌توان در شکل‌گیری آگاهی سیاسی و مدنی هزاره‌ها جستجو کرد. این جنبش‌ها نشان دادند که سیاست‌های دولت، بدون نظارت و فشار مدنی، می‌تواند به نابرابری‌های بیشتر منجر شود. این اعتراضات همچنین یادآوری کردند که حقوق برابر تنها از طریق مشارکت فعال و مقاومت در برابر بی‌عدالتی قابل دستیابی است.”

نسل‌کشی و کوچ اجباری، مواجهه بوده‌اند. از اواخر قرن نوزدهم، که امیر عبدالرحمن خان سیاست پاک‌سازی قومی را در برابر هزاره‌ها اجرا کرد، تا قرن بیستم، که حذف آن‌ها از مناصب کلیدی و به‌حاشیه‌راندن اجتماعی و اقتصادی ادامه یافت، این روند همواره بخشی از سیاست‌های رسمی یا غیررسمی حاکمیت‌های افغانستان بوده است.

بالین حال، این جامعه در مقاطع مختلف تاریخ اشکال گوناگونی از مقاومت را تجربه کرده است. در قرن بیستم، هزاره‌ها با ایجاد گروه‌های سیاسی و نظامی تلاش کردند جایگاه خود را بازپس بگیرند. در دوران حکومت جمهوری و پس از سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱، آن‌ها بیش از هر زمان دیگری به آموزش، نهادسازی

و مشارکت مدنی روی آوردند. اما اکنون، با تسلط مجدد طالبان، بسیاری از این دستاوردها در معرض نابودی قرار گرفته است. در یک چنین شرایطی، آینده‌ی هزاره‌ها به اتخاذ استراتژی‌های واقع‌بینانه و چندوجهی بستگی دارد. یکی از چالش‌های اساسی جامعه‌ی هزاره، نبود یک رهبری واحد و کارآمد است که بتواند مطالبات این قوم را در سطح ملی و بین‌المللی نمایندگی کند. تشکیل یک مجلس فراگیر متشکل از رهبران فکری، سیاسی، مدنی، و دینی، که بتواند با انسجام بیشتر به مذاکره و تعامل با سایر بازیگران پردازد، ضرورتی انکارناپذیر است.

با توجه به محدودیت‌های داخلی، جامعه‌ی هزاره باید از ظرفیت‌های دیپلماتیک و ارتباط با نهادهای حقوق بشری، سازمان ملل، و کشورهای تأثیرگذار برای مطرح کردن وضعیت خود بهره‌برد. مستندسازی نقض حقوق بشر، ارائه‌ی گزارش‌های دقیق به سازمان‌های بین‌المللی، و تلاش برای ایجاد حمایت‌های بین‌المللی از جمله اقداماتی است که می‌تواند فشار بر طالبان را افزایش دهد. در عصر اطلاعات، رسانه‌های اجتماعی و تولید محتوا می‌توانند نقش مهمی در افزایش آگاهی عمومی و جلب توجه جهانی نسبت به وضعیت هزاره‌ها ایفا کنند. ایجاد شبکه‌های خبری مستقل و به زبان‌های بین‌المللی، تولید مستندهای تحقیقی، و گسترش روایت‌های هزاره‌ها در رسانه‌های بین‌المللی، از جمله ابزارهایی است که می‌تواند صدای هزاره‌ها را فراتر از مرزهای افغانستان برساند.

اگرچه طالبان آموزش دختران را ممنوع کرده‌اند، اما استفاده از روش‌های جایگزین مانند آموزش‌های آنلاین، مدارس مخفی، و ایجاد مراکز آموزشی در کشورهای همسایه می‌تواند بخشی از خلأ موجود را جبران کند. همچنین، حمایت از کارآفرینی، تشکیل تعاونی‌های اقتصادی، و بهره‌گیری از فناوری‌های دیجیتال برای ایجاد فرصت‌های شغلی از دیگر اقداماتی است که می‌تواند وابستگی اقتصادی جامعه را کاهش دهد.

ایجاد شبکه‌های حمایتی در کشورهای همسایه و کشورهای مهاجرپذیر مسله‌ی حیاتی‌تر و جدی‌تر است. هزاره‌ها به دلیل فشارهای سیاسی و امنیتی بطور مداوم مجبور به مهاجرت بوده‌اند. مهاجرت بخش از زندگی هزاره‌ها است.

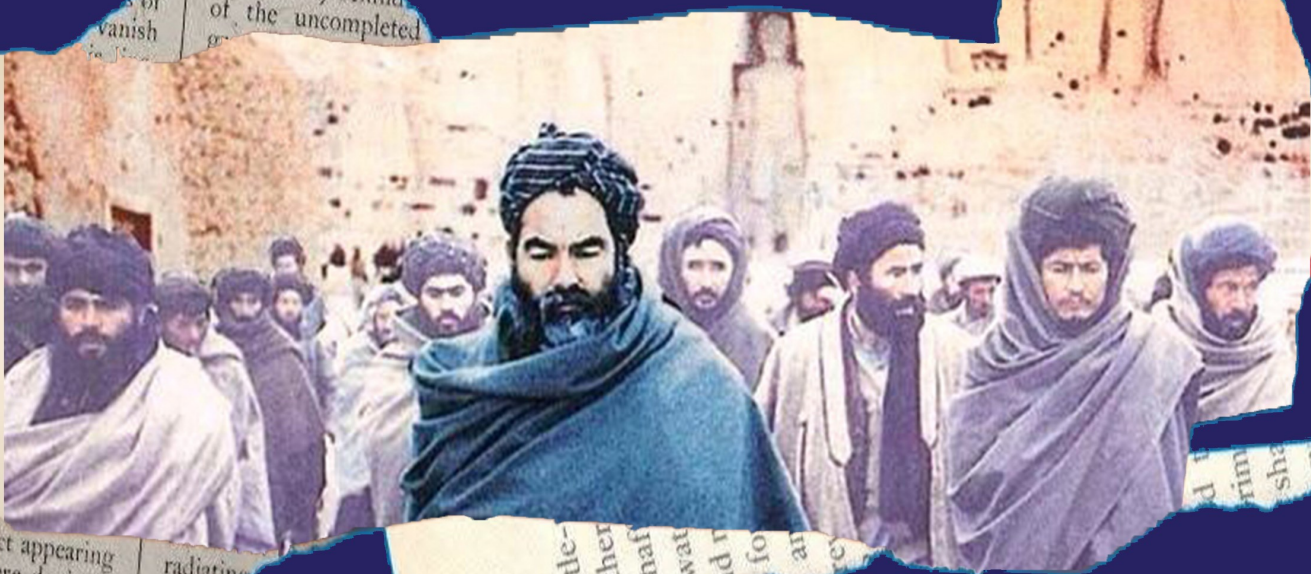
ایجاد شبکه‌های حمایتی در کشورهای میزبان، می‌تواند به تقویت هویت فرهنگی و همچنین پیگیری حقوق این جامعه کمک کند.

این شبکه‌ها می‌توانند از طریق انجمن‌های دانشجویی، سازمان‌های حقوق بشری، و کمپین‌های بین‌المللی، نقش فعالی در حمایت از هزاره‌ها ایفا کنند.

اگرچه بازگشت طالبان تهدیدی جدی برای جامعه‌ی هزاره محسوب می‌شود، اما این وضعیت را می‌توان به فرصتی برای بازتعریف راهبردهای بقای هزاره‌ها تبدیل کرد. انسجام داخلی، تعامل مؤثر با جامعه‌ی جهانی، و بهره‌گیری از ابزارهای مدرن مقاومت مدنی، از جمله مسیرهایی است که می‌تواند آینده‌ای متفاوت را برای هزاره‌ها رقم بزند

منابع:

- ابراهیمی، نادر. حزب وحدت اسلامی افغانستان: سیاست، هویت و تغییر اجتماعی. لندن: انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۱۷.
- ابراهیمی، نعمت‌الله. هزاره‌ها و دولت افغانستان: شورش، حذف و مبارزه برای به رسمیت شناختن. لندن: انتشارات هرست، ۲۰۱۷.
- امادی، حافظ. قومیت و سیاست در افغانستان: از گذشته تا حال. لندن: پالگرو مک‌میلان، ۲۰۰۱.
- عمادی، حفیظ‌الله. سیاست‌های افغانستان: تاریخچه‌ای از درگیری‌ها و جنگ علیه تروریسم. انتشارات روتلج، ۲۰۰۵.
- جوستوی، آنتونیو. طالبان در جنگ، ۲۰۰۱-۲۰۱۸. آکسفورد: انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۱۸.
- دیدبان حقوق بشر. ۲۰۱۵. «افغانستان: قتل وحشیانه‌ی هفت غیرنظامی». «قابل دسترسی در www.hrw.org»
- دیدبان حقوق بشر. ۲۰۱۶. «بمب‌گذاری کابل معترضان را هدف قرار داد». «قابل دسترسی در: www.hrw.org»
- روبین، بارنت. دولت و اسلام‌گرایی در افغانستان. نیویورک: انتشارات دانشگاه ییل، ۲۰۰۲.
- سازمان دیده‌بان حقوق بشر (HRW). حملات علیه هزاره‌ها در افغانستان. نیویورک: HRW، ۲۰۱۶.
- عفو بین‌الملل. ۲۰۱۶. «افغانستان: مقامات باید برای قربانیان بمب‌گذاری کابل عدالت را تأمین کنند». «قابل دسترسی در www.amnesty.org»
- فیض محمد کاتب هزاره. سراج‌التواریخ. جلد سوم. کابل: آرشیف ملی افغانستان، ۱۹۱۲.
- گودسون، لری پی. جنگ بی‌پایان افغانستان: شکست دولت، سیاست‌های منطقه‌ای و ظهور طالبان. انتشارات دانشگاه واشنگتن، ۲۰۰۱.
- مزاری، عبدالعلی. مجموعه سخنرانی‌های شهید عبدالعلی مزاری. ۱۹۹۴.
- موسوی، سید عسکر. هزاره‌ها در افغانستان: تاریخ سرکوب و مقاومت. لندن: انتشارات آی.بی.توریس، ۱۹۹۸.



بابه بی همتا،

چون کوه بودی، استوار و پایدار،
چون رود جاری، بی انتها و بی غبار
توفان که برخاست، قلمها لرزید،
اما تو ماندی، چون کوه بابا استوار

در دست تو، آیین عدل و داد بود،
در سینمات، طوفان روز راد بود.
راه تو، راه ما، راه او و راه راست بود
فریاد تو، کوبنده چون معاد بود.

بعد از تو آمد مدعی بسیار بسیار
اما نیامد مردی چون تو استوار
بی راهبر شد قوم بعد از رفتنت
در حسرتت ماندیم، چو یعقوب زار

نامت چون رستم در دل ما حک شده
راحت چو شمع در دل شبهای تار
مزار و دهمزنگ و بامیو یادی تو دارد،
بابه؛ تو بی همتا بودی، اندر دل این روزگار

سر راه دستیابی به حقوق برابر است. اما سرنوشت این آرمان پس از او به چه شکل رقم خورد؟

پس از شهادت او، نیروهای مدعی ادامه‌ی راهش، به جای تثبیت وحدت، درگیر رقابت‌های درونی شدند. حزب وحدت که روزی نمادی از همگرایی بود، به دسته‌ها و جناح‌های مختلف تقسیم شد و به وحدت چار پار تبدیل شد. این تقسیم‌بندی نه بر سر اختلاف در آرمان‌ها، بلکه بیش از هر چیز بر پایه‌ی منفعت‌طلبی‌های شخصی و سیاسی شکل گرفت.

نتیجه‌ی این انشقاق چه بود؟ به جای آنکه یک جریان قدرتمند و مستقل برای دفاع از حقوق هزاره‌ها شکل بگیرد، گروه‌هایی پدید آمدند که هرکدام به نوعی وابسته به بازیگران مختلف قدرت شدند. برخی به سمت دولت‌های مستقر گرایش یافتند، برخی دیگر در نزاع‌های درونی غرق شدند، و در نهایت، آن وحدتی که روزی آرزوی مزاری بود، به شکلی کمرنگ و پر از تناقض درآمد.

نام و یاد مزاری، همچنان در میان مردم زنده ماند، اما این نام گاه بیش از آنکه بیانگر یک مسیر باشد، به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به برخی چهره‌های سیاسی تبدیل شد. کسانی که در عمل، فاصله‌ی زیادی از آرمان‌های او داشتند، اما همچنان با استفاده از نام و اعتبارش، به دنبال تثبیت جایگاه خود بودند.

این مسئله، نمونه‌ی آشنایی در تاریخ سیاست است. بسیاری از رهبران تأثیرگذار، پس از مرگشان، به نمادهایی تبدیل شده‌اند که گروه‌های مختلف، هرکدام به شکلی متفاوت از آن بهره می‌برند. در مورد مزاری نیز، چنین روندی به چشم می‌خورد. نام او همچنان بر سر زبان‌هاست، اما آیا در عمل، سیاست‌هایی که به نام او اجرا می‌شود، واقعاً امتداد مسیرش است؟ یا آنکه صرفاً استفاده‌ای ابزاری از میراث اوست؟ یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های بابه مزاری، صداقت و پاکدستی‌اش بود. او برای قدرت ننجنگید، بلکه هدفش عزت مردمش بود. اما آیا این روحیه، در میان کسانی که بعد از او در جایگاه تصمیم‌گیری قرار گرفتند، حفظ شد؟

واقعیت این است که پس از مزاری، برخی از کسانی که به نام او قدرت گرفتند، بیش از آنکه دغدغه‌ی مردم را داشته باشند، درگیر بازی‌های قدرت و امتیازگیری‌های شخصی شدند. آنچه روزی به عنوان یک نهضت عدالت‌خواه آغاز شده بود، در برخی موارد به ابزاری برای کسب قدرت فردی و خانوادگی تبدیل شد.

این مسئله، شاید یکی از بزرگ‌ترین انحرافات در مسیر مزاری باشد. او به دنبال جامعه‌ای بود که در آن سیاست، ابزاری برای پیشرفت جمعی باشد، اما در عمل، سیاست‌ورزی پس از او بیشتر به سمت منافع فردی و گروهی گرایش یافت.

یکی از چالش‌های اساسی در ادامه‌ی مسیر مزاری، نحوه‌ی مواجهه با ساختار قدرت در افغانستان بود. مزاری، در دوره‌ی خود، سیاستی



وارثین نا خلف

نویسنده: وحید سهرابی

تاریخ، گاه روایتی از آرمان‌هایی است که در مسیر تحقق، به سایه‌هایی محو در پس‌زمینه‌ی سیاست بدل می‌شوند. این سرنوشت بسیاری از جنبش‌ها و رهبرانی بوده است که در دوران‌های پرآشوب، بیرقی از امید و مقاومت برافراشته‌اند، اما پس از آنان، میراث‌شان در دست وارثانی قرار گرفته که نه در قامت ادامه‌دهنده، بلکه بیشتر در نقش بهره‌بردار از آن میراث ظاهر شده‌اند. چنین سرنوشتی، برای بابه مزاری و راهی که او گشود نیز تا حدی صادق است.

بابه مزاری در روزگار آشفتگی افغانستان، تنها یک رهبر سیاسی نبود؛ او فراتر از آن، تلاش داشت تا مفهومی جدید از سیاست‌ورزی را در میان جامعه‌ی هزاره جا بیندازد. تأکید او بر وحدت، پرهیز از تفرقه، و مبارزه برای حقوق برابر، نه صرفاً یک راهبرد تاکتیکی، بلکه نشان از یک بینش عمیق اجتماعی داشت. او تلاش کرد تا سیاست را از حوزه‌ی صرفاً نظامی خارج کرده و به سمت سازندگی و هویت‌سازی پیش ببرد. اما پرسشی که سال‌ها پس از او مطرح است این است که آیا این مسیر واقعاً ادامه یافت؟ آیا آرمان‌هایی که او برایشان جنگید، در عمل به راهی پایدار برای جامعه‌ی هزاره و افغانستان تبدیل شد، یا آنکه در تلاطم بازی‌های قدرت، معنای واقعی خود را از دست داد؟

یکی از مهم‌ترین اصولی که مزاری بر آن پای می‌فشرد، وحدت بود. او به خوبی دریافته بود که پراکندگی و نزاع‌های درونی، بزرگ‌ترین مانع بر

مقاومتی و استقلال طلبانه را دنبال می‌کرد. او به دنبال سازش‌های بی‌حساب نبود و بر استقلال عمل تأکید داشت. اما پس از او، برخی از وارثان سیاسی‌اش، مسیر معامله را در پیش گرفتند.

اینکه آیا این تغییر مسیر، یک ضرورت سیاسی بود یا خیانت به آرمان‌ها، محل بحث است. اما آنچه واضح است، این است که نتیجه‌ی این تغییر، باعث شد که بسیاری از فرصت‌ها برای تثبیت جایگاه هزاره‌ها در ساختار سیاسی از دست برود. به جای آنکه یک استراتژی کلان برای بهبود وضعیت جامعه‌ی هزاره تدوین شود، اغلب رویکردها به بازی‌های مقطعی سیاسی محدود شد.

مزاری، سیاست را در خدمت بهبود زندگی مردمش می‌دید. او به نقش آموزش، اقتصاد و رشد اجتماعی توجه ویژه داشت. اما در سال‌های پس از او، به جای برنامه‌های راهبردی برای توانمندسازی جامعه، بیشتر به نزاع‌های سیاسی پرداخته شد.

این مسئله، یکی از آسیب‌های اساسی در روند سیاست‌ورزی پسا مزاری است. به جای آنکه جنبشی که او بنیان گذاشت، به یک نیروی قدرتمند در عرصه‌ی توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی تبدیل شود، بیشتر درگیر مسائل مقطعی و کوتاه‌مدت شد.

با تمام این کاستی‌ها و نقدها، یک حقیقت روشن است: آرمان‌های واقعی، هرگز در چهره‌های سیاسی خلاصه نمی‌شوند. جامعه‌ی آگاه، جامعه‌ای است که از تجربه‌های گذشته می‌آموزد و مسیرش را آگاهانه انتخاب می‌کند. اگر قرار باشد که مسیر بابه مزاری زنده بماند، این امر نه در گرو نام‌ها و چهره‌ها، بلکه در گرو آگاهی جمعی و انتخاب‌های آینده‌ی مردم است. تداوم آرمان‌های مزاری، نیازمند نگاهی انتقادی به گذشته، شناسایی نقاط قوت و ضعف، و تدوین راهبردهایی است که بتواند سیاست را از سطح بازی‌های قدرت، به سطح پیشرفت واقعی جامعه ارتقا دهد.

در نهایت، تاریخ، همواره به ما یادآوری می‌کند که رهبران می‌آیند و می‌روند، اما آنچه می‌ماند، چگونگی تداوم راه و تفکر آنها در بستر جامعه است. بابه مزاری، بیش از آنکه یک نام باشد، یک اندیشه بود. و این اندیشه، تنها زمانی زنده خواهد ماند که جامعه، فراتر از نام‌ها، به جوهره‌ی حقیقی آن پی ببرد و آن را در مسیر آگاهی و پیشرفت به کار گیرد.



شهید ابراهیم بهسود



شهید یدعلی علوی



شهید جان محمد ترکمنی



شهید ابوذر غزنوی



شهید عباس جعفری لومانی



شهید خادم حسین اخلاص

مواجهه شده‌اند. این اقدامات شامل محدودیت‌های آموزشی، اقتصادی و اجتماعی، حملات تروریستی به مناطق هزاره‌نشین، و تلاش برای حذف نمادهای فرهنگی و تاریخی هزاره‌ها است. تخریب بوداهای بامیان در سال 2001 نیز در همین چارچوب قابل تحلیل است؛ اقدامی که نشان‌دهنده بی‌اعتنایی طالبان به میراث فرهنگی و تاریخی افغانستان است.

تخریب میدان شهید مزاری می‌تواند به تشدید اختلافات قومی و مذهبی در افغانستان منجر شود. جامعه هزاره، که همواره هدف تبعیض و خشونت بوده است، این اقدام را به عنوان حمله‌ای مستقیم به هویت و تاریخ خود تفسیر خواهد کرد. این موضوع می‌تواند احساس ناامنی و تهدید را در میان هزاره‌ها تشدید کند و به ناآرامی‌های اجتماعی و حتی خشونت‌های قومی بینجامد. از سوی دیگر، این اقدام طالبان نشان‌دهنده عدم توانایی یا اراده آن‌ها برای ایجاد دولتی فراگیر و نماینده تمامی اقوام افغانستان است. این موضوع به جای تقویت وحدت ملی، به تشدید تفرقه و اختلافات دامن می‌زند.

برای بسیاری از هزاره‌ها، میدان شهید مزاری نمادی از مقاومت و تلاش برای حفظ هویت در برابر ظلم و تبعیض بوده است. تخریب این نماد می‌تواند احساس ناتوانی، سرخوردگی و انزوا را در میان اعضای این جامعه تقویت کند. چنین اقداماتی ممکن است به تقویت حس جدایی و بی‌تعلقی هزاره‌ها به ساختار سیاسی و اجتماعی افغانستان بینجامد، که این خود می‌تواند چالش‌های جدیدی برای وحدت ملی ایجاد کند.

اگرچه طالبان تلاش می‌کنند تا هویت هزاره‌ها را از تاریخ افغانستان محو کنند، اما مقاومت و پایداری این جامعه در برابر ظلم و تبعیض، بخشی جدایی‌ناپذیر از تاریخ افغانستان است. هزاره‌ها در طول تاریخ نشان داده‌اند که قادر به مقاومت در برابر فشارها و حفظ هویت خود هستند. اگر جامعه هزاره بتواند از این طوفان کینه و نفرت جان سالم به در ببرد، نام و یاد آن‌ها به عنوان نماد مقاومت در برابر شرارت و تبعیض، برای همیشه در تاریخ افغانستان باقی خواهد ماند.

تخریب میدان شهید مزاری توسط طالبان، اقدامی نمادین است که پیام‌های سیاسی، اجتماعی و روانی عمیقی در بر دارد. این اقدام نه تنها تلاشی برای محو هویت هزاره‌ها و تشدید نفاق قومی و مذهبی است، بلکه نشان‌دهنده ادامه سیاست‌های تبعیض‌آمیز طالبان علیه اقلیت‌هاست. برای دستیابی به یک افغانستان باثبات و پیشرفته، احترام به تنوع قومی و مذهبی و حفظ وحدت ملی از اهمیت حیاتی برخوردار است. هرگونه اقدام برای حذف یا تضعیف هویت اقلیت‌ها، نه تنها به انسجام اجتماعی آسیب می‌زند، بلکه آینده افغانستان را نیز با چالش‌های جدی مواجه خواهد کرد.

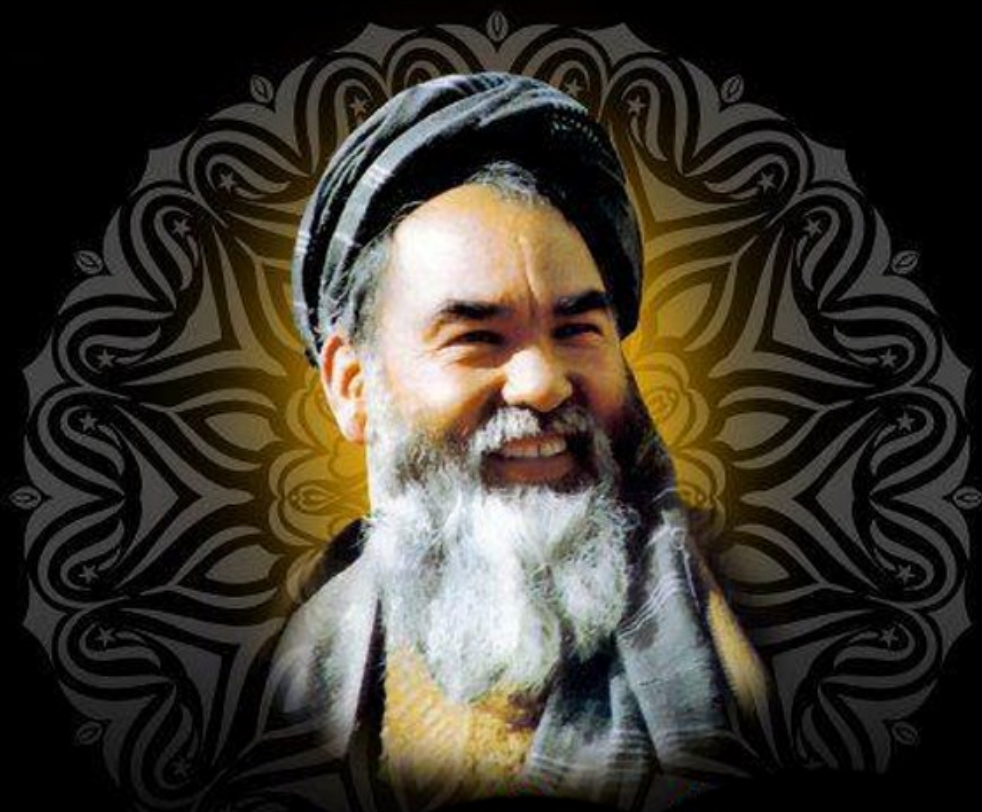


تخریب میدان رهبر شهید نقطه اوج هزاره‌زدایی

نویسنده: کیهان فرهمند

تخریب میدان شهید مزاری در کابل توسط طالبان در ماه سپتامبر 2024، اقدامی نمادین و عمیقاً تأثیرگذار است که فراتر از یک تخریب فیزیکی، نشان‌دهنده تلاش سیستماتیک برای محو هویت و تاریخ جامعه هزاره در افغانستان است. این اقدام در چارچوب گسترده‌تری از سیاست‌های هزاره‌زدایی قرار می‌گیرد که طالبان از زمان تسلط بر افغانستان در سال 2021 به اجرا گذاشته‌اند. هزاره‌ها، به عنوان یکی از بزرگ‌ترین اقلیت‌های قومی و مذهبی در افغانستان، همواره هدف تبعیض، خشونت و حذف سیستماتیک بوده‌اند.

میدان شهید مزاری نه تنها یک مکان فیزیکی، بلکه نمادی از مقاومت، فداکاری و هویت هزاره‌ها در افغانستان است. عبدالعلی مزاری، رهبر فقید هزاره‌ها، به عنوان چهره‌ای تاریخی شناخته می‌شود که برای حقوق اقلیت‌ها و عدالت اجتماعی مبارزه کرد. تخریب این میدان توسط طالبان، تلاشی برای محو این نماد مقاومت و حذف نقش هزاره‌ها از تاریخ و حافظه جمعی افغانستان است. این اقدام نشان‌دهنده تلاش طالبان برای بازنویسی تاریخ افغانستان بر اساس ایدئولوژی قومی و مذهبی خاص خود است. تخریب میدان شهید مزاری تنها یکی از حلقه‌های زنجیره‌ای از اقداماتی است که طالبان برای حذف هویت هزاره‌ها انجام داده‌اند. از زمان تسلط طالبان بر افغانستان، هزاره‌ها با خشونت‌های سیستماتیک، تبعیض‌های ساختاری و حملات هدفمند



دل از تبار رعد و طوفان داشت،
چو کوه، در سینه آتش افشان داشت

به خشم دشمن، چو کوه، محکم ماند،
هزاران زخم بر جسم عریان داشت

ندای داد از حصار شب برخاست،
خروش شیران درون میدان داشت

به تیغ بیداد، سر نهاد اما،
نگاهش نور کهکشان داشت

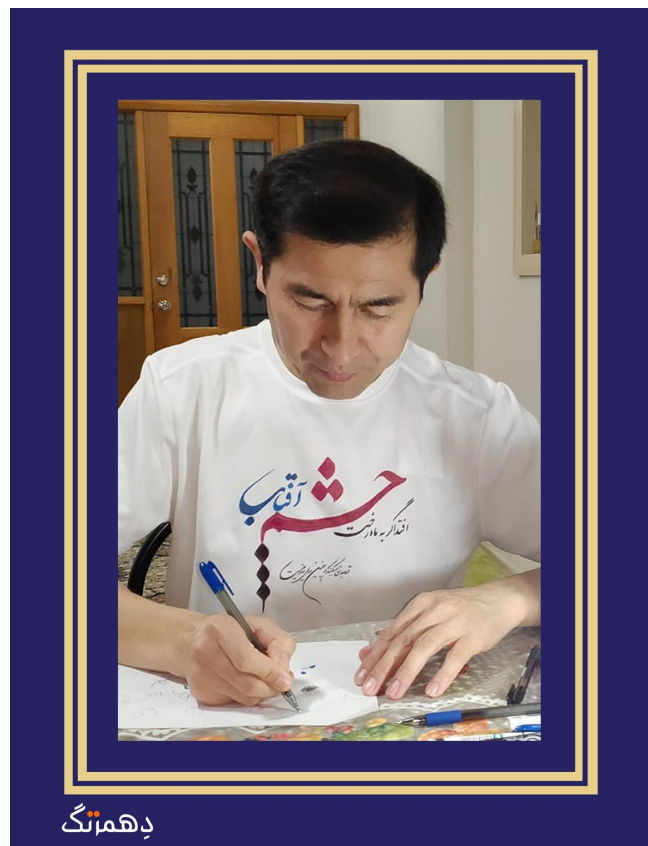
چو شمع، در ره قومش سوخت و جان داد،
که عشق، با او هزاران رسم و پیمان داشت

مپندارش اُفتاده، زنده‌تر شد او،
که خون او پیام دوران داشت!

قاری قادر عزیزاده آغاز شد. فضای مجلس از همان ابتدا رنگ و بوی اندیشه و معنویت به خود گرفت. نخستین سخنران این محفل، حاجی ضیا مقصودی بود که با سخنان خود به عمق بحث‌ها جان بخشید.

این مراسم به همت انجمن‌های هما، صبا، بیدارگران، دای، امام زمان، کاتب و آینده برگزار شده بود و هر یک از این انجمن‌ها در شکل‌گیری این محفل فرهنگی نقشی ارزشمند ایفا کردند. گل‌افروز محمدی، از اعضای انجمن دای، به نمایندگی از انجمن‌های برگزارکننده، پشت تریبون قرار گرفت و از اهداف و انگیزه‌های این نشست سخن گفت.

از دیگر سخنرانان، دکتر علیرضا یونس‌پور بود که در سخنرانی خود بر نکاتی کلیدی تأکید داشت و ابعاد مختلف موضوع را واکاوی کرد. پس از او، نرگس رسولی پیام نوروز حمیدی، ساکن کانادا، را قرائت کرد که در آن به کتاب حکایت حضور پرداخته شده بود. در ادامه، علی امیری به بررسی و مقایسه‌ی این اثر با جریان خاطره‌نگاری و خاطره‌نویسی در صد سال اخیر پرداخت و نقش آن رفی کرد و با بیان نکات ظریف، حال و هوای مجلس را به خود را در ادبیات مستند مورد تحلیل قرار داد. پس از او، حاج حسین



رونمایی از حکایت حضور: روایتی از نیم قرن مبارزه و تجربه

گزارش: وحید سهرابی

در روز هشتم فیبروری ۲۰۲۵، تالار شهر اوبورن سیدنی، میزبان فرهنگیان، دانشجویان و اقشار مختلف مردم بود که برای رونمایی

از کتاب «حکایت حضور» گرد هم آمده بودند. این کتاب، بازتابی از نیم قرن تلاش، مبارزه و خاطرات عزیزالله شفق، از شخصیت‌های برجسته‌ی حزب وحدت و یکی از یاران نزدیک شهید عبدالعلی مزاری است. او که در برهه‌های حساس تاریخ معاصر افغانستان نقشی کلیدی ایفا کرده، در این اثر، خاطرات و تجربیات خود را با نثری شیوا و صمیمانه به رشته‌ی تحریر درآورده است.

مراسم با قرائت مقاله‌ای از سوی عبدالله یآوری و تلاوت آیاتی از قرآن کریم توسط



رضایت به ایراد سخن پرداخت. وی بیشتر کتاب را بصورت توصیفی معطوف ساخت.

در بخش پایانی مراسم، نویسنده‌ی کتاب، آقای شفق، ضمن ارائه‌ی توضیحاتی درباره‌ی روند نگارش خاطراتش، از نقش دوستانش در تشویق و همکاری با او سخن گفت. او همچنین از آغاز نگارش بخش دوم این کتاب خبر داد و از مخاطبان خواست پیش از قضاوت، کتاب را به دقت مطالعه کنند.

مراسم با سخنان معناگرایانه‌ی او به پایان رسید؛ جمله‌ای که در واپسین لحظات مراسم بیان کرد، که: «**خوشحالم که آغاز راه با مبلغ بوده و پایان راه با امیری**»». حکایت حضور «که در دو جلد به همت بنیاد تاریخ شفاهی افغانستان منتشر شده، پنجره‌ای به وقایع و رخدادهای مهمی می‌گشاید که مسیر زندگی

نویسنده و بسیاری از هم‌زمانش را رقم زده است.

جلد نخست این اثر، از زادگاه و دوران کودکی نویسنده آغاز شده و سپس به مراحل مختلف تعلیم و تربیت او می‌پردازد. سفر به مناطق گوناگون، ارتباط با مردم، سخنرانی و منبر، ورود به کابل و آغاز فعالیت‌های سیاسی، دستگیری در سال ۱۳۵۷ و زندانی شدن در پلچرخی و دهمزنگ، از جمله وقایعی است که در این بخش شرح داده شده است. نویسنده در ادامه، از دوران پس از آزادی، زندگی مخفیانه در کابل و تلاش‌هایش برای بازسازی جریان‌های سیاسی سخن می‌گوید؛ از تأسیس حزب حسینی، انحلال آن و سپس شکل‌گیری سازمان نصر، جریانی که در تحولات سیاسی افغانستان نقشی تأثیرگذار داشت.

جلد دوم کتاب، بیشتر بر فعالیت‌های سازمان نصر، سفرهای نویسنده به جبهات مختلف و تعاملات او با دیگر گروه‌ها تمرکز

دارد. سفر به هزارستان و نقاط مرکزی افغانستان، دیدار با فرماندهان و رهبران جریانات مختلف، مذاکرات با سران حزب پاسداران و روند شکل‌گیری حزب وحدت، بخش‌های مهم این جلد را تشکیل می‌دهد. نویسنده در ادامه، به ترک هزارستان، عزیمت به مالستان و جاغوری، خروج مخفیانه از کشور و سفر به پاکستان می‌پردازد. ملاقات با گلبدین حکمتیار، رهبر حزب



اسلامی، و دیدار با شخصیت‌های سیاسی مقیم پیشاور، از دیگر رویدادهایی است که در این بخش روایت شده است. سرانجام، سفر به تهران، آشنایی با جریان‌های فعال آنجا، ازدواج و عزیمت به مشهد برای ماه عسل، آخرین فصول این خاطرات را رقم می‌زند.

«حکایت حضو» نه تنها روایت زندگی یک شخصیت سیاسی، بلکه آینه‌ای از فراز و نشیب‌های تاریخ معاصر افغانستان است؛ داستانی از مبارزه، ایستادگی و تلاش برای تحقق آرمان‌هایی که سرنوشت یک نسل را شکل دادند.

فشرده سخنان دکتر علیرضا یونس پور در مراسم رونمایی حکایت حضور اهمیت خاطرات استاد شفق

خاطرات استاد شفق از این جهت ارزشمند است که با بیشترین جزئیات و حداقل امکانات نگاشته شده است. برخی از روایت‌ها ممکن است با حضور همراهان ایشان در جبهات مختلف تکمیل

شوند و برخی دیگر شاید مورد نقد قرار گیرند، چه از سوی کسانی که همراه استاد بودند و چه از سوی افرادی که در جبهات دیگر حضور داشتند. اما آنچه اهمیت دارد، این است که استاد شفق آنچه را خود دیده و تجربه کرده‌اند، به ثبت رسانده‌اند. این امر فرصتی مغتنم برای نسل جدید است که این خاطرات را مطالعه کنند. همچنین، امید است که این اثر به انگلیسی ترجمه شود تا در دسترس نسلی قرار گیرد که به زبان فارسی آشنایی ندارند.

خاطره‌نویسی در بستر تحولات تاریخی

دوره‌ی تاریخی ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۸ که این کتاب آن را در بر می‌گیرد، یکی از مهم‌ترین مقاطع تاریخ معاصر است. در این دوران، سازمان ملل در سال ۱۹۴۸ تأسیس شد و بسیاری از نهادهای وابسته به آن شکل گرفتند. پایه‌گذاری سازمان ملل و نهادینه شدن حقوق بشر، هم‌زمان شد با مبارزات دهه‌های ۶۰، ۷۰ و ۸۰ در افغانستان. در همین دوره، بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا که مستعمره‌ی قدرت‌های اروپایی بودند، به استقلال دست یافتند. این آزادی‌ها اغلب از طریق جنبش‌های مردمی و مبارزاتی مشابه آنچه در افغانستان رخ داد، به دست آمد.

این دوران همچنین مصادف با آغاز و پایان جنگ سرد بود. اگرچه برای جهان، جنگ سرد به معنای رقابت غیرمستقیم بین بلوک شرق و غرب بود، اما مردم افغانستان آن را به‌عنوان جنگی واقعی و ویرانگر تجربه کردند. آمریکا در رأس بلوک غرب و اتحاد جماهیر شوروی در رأس بلوک شرق، به‌دنبال گسترش نفوذ ایدئولوژیک خود بودند. خاطرات استاد شفق نشان می‌دهد که ایدئولوژی‌های غالب آن زمان—اعم از جنبش‌های دانشجویی، ایدئولوژی‌های چپ و راست و تأثیر آن‌ها بر جوامع مسلمان—نقشی اساسی در تحولات افغانستان داشتند.

تحلیل جنگ افغانستان و مبارزات مردم

در تحلیل جنگ افغانستان، دو روایت اصلی وجود دارد:

۱. روایت آکادمیک و رسانه‌ای که آن را جنگی نیابتی میان قدرت‌های بزرگ می‌داند.

۲. روایت داخلی که نشان می‌دهد این جنگ، برخاسته از مبارزات عدالت‌خواهانه‌ی مردم افغانستان بوده است.

مشکل روایت اول این است که مبارزات مردم افغانستان را به‌عنوان حرکتی وابسته به قدرت‌های خارجی جلوه می‌دهد و مردم را فاقد

اراده‌ی مستقل معرفی می‌کند. اما خاطرات استاد شفق، برخلاف این دیدگاه، بر نقش عوامل داخلی تأکید دارد. ایشان از آغاز فعالیت‌های خود در «روحانیت نوین» تا تأسیس سازمان نصر، بر دلایل داخلی مبارزه—از جمله استبداد نظام‌های حاکم، ارتجاع دینی و فرهنگی، فقر و ناآگاهی—تمرکز کرده‌اند. در حالی که بسیاری از تحلیل‌ها جنگ افغانستان را به‌عنوان جنگ نیابتی معرفی می‌کنند، نویسنده‌ی این کتاب نشان می‌دهد که مردم افغانستان، به‌ویژه هزاره‌ها، به دلیل ظلم و بی‌عدالتی دست به مبارزه زده‌اند.

سه درس مهم از کتاب

مطالعه‌ی این کتاب سه نکته‌ی اساسی را به خواننده می‌آموزد:

۱. لزوم ایجاد و مدیریت امکانات: هیچ تحول اجتماعی، چه کوچک و چه بزرگ، بدون امکانات شکل نمی‌گیرد. اگرچه مبارزان آن دوران با کمترین امکانات فعالیت می‌کردند، اما توانستند تأثیرات بزرگی بگذارند. درسی که از این موضوع می‌توان گرفت، این است که ما نیز نباید منتظر فراهم شدن امکانات باشیم، بلکه باید خودمان آن‌ها را ایجاد و مدیریت کنیم. این اصل در هر جامعه‌ای، از افغانستان گرفته تا استرالیا، کاربرد دارد.

۲. نقش مردم در مبارزات تاریخی: در افغانستان، مبارزات مردم همیشه علیه ظلم و بی‌عدالتی بوده است. به‌ویژه هزاره‌ها که در بدنه‌ی دولت حضور نداشتند، همواره برای احقاق حقوق خود مبارزه کرده‌اند.

۳. ضرورت مطالعه‌ی چندجانبه و تحلیل عمیق: این کتاب تنها یکی از روایت‌های مبارزه است. خوانندگان باید آن را در کنار سایر روایت‌ها مطالعه کنند تا به درک کامل‌تری از تاریخ برسند. بدون مطالعه‌ی همه‌ی دیدگاه‌ها، تحلیل‌های ما ناقص خواهد بود.

ویژگی شخصی استاد شفق

در پایان، یکی از ویژگی‌های بارز استاد شفق که او را از بسیاری از رهبران متمایز می‌کند، این است که در طول ۳۷ سال مبارزه، هرگز از امکاناتی که در اختیار داشت، برای رفاه شخصی یا خانوادگی استفاده نکرد. این ویژگی، او را در کنار چهره‌هایی چون باب‌ه مزاری قرار می‌دهد و الگویی برای مبارزان عدالت‌خواه می‌سازد.





دِه‌مَزَنگ

dehmazang.org

شهید ابوذَر

بروینده از کوهساران سترگ،
یکک مرد جنگی، دلال چون تگرگ

دلیر و سرافراز در کارزار،
چو بودا بلند قامت و سرفراز

ز خونش به بامیان لاله شکفت،
صدایش ز مرگ و ز وحشت نگفت

چو بودا که بر سنگ، حک شد نشان،
بمآند از او یاد به دلها نهان

به حق ایستاد و به باطل نخفت،
چو سیمرغ از آتش به بالا برفت

ستم را درید و عدالت سرود،
او پایش نلرزید، دلش پر وجود

اگرچه زمین خورد، اما هنوز،
ابوذَر بود قهرمان در وجود

شعر: دُرَدانه فولادی